

فصل‌نامه علمی جستارنامه ادبیات تطبیقی

سال چهارم، شماره دوازدهم، تابستان ۱۳۹۹

رابطه دین و اخلاق در داستان «برادران کارامازوف» از فئودور داستایفسکی

آزاده حسینی^۱، دکتر ارسطو میرانی^۲، دکتر محمدعلی میر^۳

چکیده

اهمیت داستایفسکی در ادبیات، دین و اندیشه مدرن به اندازه‌ای است که روسیه مدرن با اندیشه او و بعضی از معاصرانش شناخته می‌شود. زندگی و ایمان داستایفسکی به مسیحیت ارتدوکسی و نقد رفتارهای مادی‌گراانه کلیسای ارتدوکسی از سوی او، اهمیت ویژه‌ای دارد؛ به طوری که ضروری می‌نماید تحقیقات مستقلی در رابطه با دین و اخلاق از نظر وی انجام شود. دانش و اطلاعات داستایفسکی درباره کتاب مقدس، دین و اخلاق، و آشنایی او با گروه‌های روشنفکری و تجربه دوران محکومیتش، در ارائه آرای متفاوت از جریان غالب (کلیسا و اخلاق دینی) از سوی داستایفسکی مؤثر بوده است. بر این پایه، سؤال اصلی تحقیق این است که داستایفسکی چه تعبیری از دین دارد؟ این پژوهش با استناد به منابع کتابخانه‌ای، روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد تطبیقی و میان‌رشته‌ای انجام شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که دین و ایمان نزد داستایفسکی از ویژگی‌های مابعدالطبیعی و نیروی کارزماتیک مسیح و پیر دیر برخوردار است و امید و انگیزه را پدیده‌ای فیزیکی و معنوی می‌داند. او در باب اخلاق، ویژگی پنهان بودن رفتار اخلاقی را ملاک قرار می‌دهد و افراد گناهکار را مستحق محبت بیشتری می‌داند. در نگاه داستایفسکی، اخلاقیات و کاربست آن در زندگی، مایه رشد آدمی خواهد بود. از این رو، به دوری گزیدن از خودپسندی‌ها و کبر توصیه می‌کند. با وجود نگرش دینی، داستایفسکی فردی انسان‌گرا به شمار می‌آید و این گرایش مبتنی بر حق انسانی است.

واژگان کلیدی: داستایفسکی، برادران کارامازوف، دین، اخلاق، مسیحیت ارتدوکسی.

۱- دانشجوی دکتری گروه الهیات و معارف اسلامی، گرایش ادیان و عرفان تطبیقی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد

اسلامی، گرگان، ایران. azadehoseinig@gmail.com

۲- استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی، گرایش ادیان و عرفان تطبیقی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی،

گرگان، ایران (نویسنده مسئول). arastoomirani@gmail.com

۳- ستادیار گروه الهیات و معارف اسلامی، گرایش ادیان و عرفان تطبیقی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی،

گرگان، ایران. Mohammadalimir.60@gmail.com

۱. مقدمه

رابطهٔ دین با اخلاق در تمامی ادیان الهی مورد اشاره است و نیازی به تحقیق و تفحص ندارد؛ اما در ارتباط با بررسی‌های علمی که در آن، نگاه بیرونی و شیء‌انگارانه (جدایی عالم از موضوع) وجود دارد، متفاوت و قابل بررسی است؛ زیرا از دید معرفت‌شناسی و قرائتی که از دین و اخلاق ارائه می‌شود، شاهد ظهور آرای متفاوت و گاه، متناقضی هستیم. آموزه‌های اخلاقی، بخش مهمی از معارف دینی را شکل داده است؛ بنابراین برای تخلق به اخلاق دینی احساس نیاز به آموزه‌های دینی، امری مبرهن است. میان صفات اخلاقی و رفتار اخلاقی، رابطهٔ نزدیکی برقرار است. بسیاری از رفتارهای اخلاقی انسان، از صفات اخلاقی او سرچشمه می‌گیرد. در این صورت، رفتارها بازتاب‌دهنده و هویداکنندهٔ صفات اخلاقی صاحب آن رفتار هستند و سنجه‌ای مورد اطمینان برای پی بردن به عیار معرفتی و شناختی او محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر، با دیدن رفتارهای خاص، امکان آگاهی از این مهم که شخص مورد نظر از چه صفات اخلاقی برجسته‌ای برخوردار است، فراهم می‌گردد. صفات اخلاقی اموری درونی و انتزاعی‌اند و رفتار متناسب و هم‌خوان با آن صفات، دلیل و گواه بر وجود آن صفات در صاحب آن رفتار است. یکی از ادیانی که اخلاق، نمود ویژه‌ای در آن دارد، مسیحیت است. بی‌گمان، پیام عیسی^(ع) برای مردم، واحد و مبتنی بر حقیقت بوده است؛ اما امروزه با انواع خوانش‌های دینی از مسیحیت مواجه هستیم. این تنوع که کلیسا و روحانیون کاتولیک، پروتستان و همچنین، ارتدوکس‌ها از مسیحیت ارائه کرده‌اند، پیوسته در حال دگرگونی است؛ اما در همهٔ این خوانش‌ها، اخلاقیات یکی از مسائل گره‌خورده با دین است و نمی‌توان حد فاصله‌ای برای این دو پدیدهٔ انسانی و شناختی در نظر گرفت. از آن‌جا که دین، پدیده‌ای اجتماعی، فرهنگی و انسانی است، بر امور متعدد و متنوعی؛ از جمله ادبیات سایه افکنده است که در این بین، آثار فئودور داستایفسکی (fyodor dostoevsky) برجسته و درخور توجه به نظر می‌رسد.

تاکنون در هیچ پژوهشی به صورت مجزا، منفک و مستقل به ارتباط دین و اخلاق از دید داستایفسکی پرداخته نشده است. به این اعتبار، پژوهش حاضر تلاشی است که برای نخستین بار جهت بازنمایی بخشی از آرای وی انجام می‌گیرد. با این حال، با عنایت به تجلی ویژهٔ مسائل اخلاقی و دینی در آثار داستایفسکی، چند پژوهشگر به این بعد از نوشته‌های او توجه کرده‌اند که در ادامه معرفی می‌شود: جونز (۱۳۸۲) در مقاله «داستایفسکی و دین»، مقولهٔ دین را از دید داستایفسکی بررسی کرده و نشان داده است که بیشتر اختلاف‌نظرها دربارهٔ سرشت دین از دید این نویسنده، معطوف به نسبت ایمان به بی‌ایمانی در ادبیات داستانی‌اش است. جونز، تربیت داستایفسکی در خانواده‌ای دینی را دلیلی متقن برای گرایش‌های مذهبی وی می‌داند. علوی‌تبار و محبتی (۱۳۹۱) در مقاله «معنای زندگی از دیدگاه داستایفسکی»، مفهوم حیات را از دید داستایفسکی کاویده و به این نتیجه رسیده‌اند که او به عنوان یک مؤمن، دو اصل ایمان به خدا و اخلاق را معنابخش زندگی و جهان می‌داند. از نظر او، همهٔ آدمیان تعالی طلب هستند و نیز بدون وجود خدا، هستی بشریت، پوچ و بی‌معنا خواهد بود. در نتیجه، دین و اخلاق به حیات آدمی، جهت و معنا می‌بخشند. محبتی و علی‌زمانی (۱۳۹۱) در مقاله «رنج، ایمان و معنا از دیدگاه داستایفسکی»، نشان داده‌اند که داستایفسکی باور دارد رنج برای رسیدن به سعادت الزامی است. او به رنج‌های وجودی، پوچی، بی‌ایمانی و ناامیدی باور دارد. آنچه موجب تمایز این مقاله با سایر پژوهش‌ها می‌شود؛ این است که نقش مقولات عقل و تجربهٔ واقع‌گرایی در شکل‌گیری باورهای دینی داستایفسکی برای نخستین بار مورد نظر قرار گرفته است. همچنین، آرای دینی این نویسنده و پیوند آن با اخلاق، در تحقیقات مذکور، آن‌طور که باید کاویده نشده است. در این تحقیق برای تجزیه و تحلیل آرای داستایفسکی از روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد تطبیقی استفاده شده است. گرایش مطالعاتی، بینارشته‌ای بوده و گردآوری مطالب از طریق مراجعه به منابع کتابخانه‌ای صورت گرفته است. همچنین، شیوهٔ تحلیل و واکاوی متن به صورت استقرایی (جزء به کل) می‌باشد. جامعهٔ آماری تحقیق،

کتاب «برادران کارامازوف» از فئودور داستایفسکی و حجم نمونه، شامل همه مباحثی است که نویسنده درباره اخلاق و دین طرح کرده است. آرای داستایفسکی ذیل دو عنوان کلی «دین و ایمان از دیدگاه داستایفسکی» و «اخلاق از دیدگاه داستایفسکی» ذکر گردیده و با بهره‌گیری از منابع معتبر، تقویت شده است.

۱-۱. بیان مسأله

در فرهنگ ادبی روسیه، فئودور داستایفسکی یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های برجسته محسوب می‌شود. «نام و نسب خانواده داستایفسکی برگرفته از نام دهکده کوچک داستایوو (dostoev) است». (کار، ۱۳۸۷: ۹)

او که در دوران استیلای حکومت کمونیستی شوروی زندگی می‌کرد، با خلق آثار ادبی ماندگاری، نام خود را در عرصه ادبیات جهان ماندگار ساخت. یکی از گرایش‌های اصلی داستایفسکی در آیین نوشته‌هایش، مقوله دین و ارتباط آن با اخلاق است. بنابراین، هنگامی که اندیشه و دیدگاه او درباره دین و اخلاق مورد توجه قرار می‌گیرد: الف) دیدگاه اندیشمندی است که با آموزه‌های ارتدوکسی (یکی از سه فرقه بزرگ مسیحیت) آشنایی دارد. ب) خوانش متفاوتی از تفاسیر سنتی و کلاسیک غربی‌ها از دین ارائه می‌کند. هدف مقاله حاضر این است که رابطه دین و اخلاق در آثار داستایفسکی بررسی شود تا نگرش جانب‌دارانه و نقادانه او کاویده و تحلیل شود. سؤالات اصلی که در این پژوهش مطرح می‌شوند، عبارت است از: ۱. پیوند میان دین و اخلاق در نگاه داستایفسکی چگونه است؟ ۲. خوانش‌های متفاوت و انتقادی او از پدیده دین در مقایسه با جریان غالب مفسر دین چیست؟

۲-۱. اهمیت و ضرورت تحقیق

دین یکی از پدیده‌های اجتماعی و انسانی مهم بوده که در طول سده‌های متمادی، بخشی از زندگی روزمره نوع بشر شده است. در این بین، برخی از دین‌مداران مرائی شرایطی را به وجود آورده‌اند که دین از مسیر اصلی خود منحرف شده و به ابتذال

گراییده است. در این بین، بسیاری از مصلحان سعی کرده‌اند با ارائه بازتعریف‌هایی از دین و بازنمایی مفهوم و کارکردهای اصلی آن، موجب روشننگری در میان دین‌باوران شوند. داستایفسکی در داستان «برادران کارامازوف» (The Brothers Karamazov) چنین رویکردی را پیش گرفته است. بنابراین، خوانش این اثر می‌تواند در ایجاد تحولات مطلوب در باور مخاطبان اثرگذار باشد. افزون بر این، بر نقش کاربردی و تأثیرگذار ادبیات در عرصه مقولات اعتقادی و فراادبی صحه می‌گذارد.

۱-۳. مفاهیم تخصصی تحقیق

اخلاق یا صفت اخلاقی: از واژه یونانی «اتیکس» (Ethics) به معنای اخلاق گرفته شده و به علمی گفته می‌شود که حوزه فعالیت آن، منش و رفتار است و می‌تواند به صورت فردی عناوینی به خود بگیرد. مثل: خوب، بد، باید، نباید و ... (ریچلز، ۱۳۹۲: ۱۳) از نظر «ریچلز»، اخلاق در معنای حداقلی، عبارت از تلاش برای قرار دادن رفتار خود تحت هدایت عقل است؛ یعنی کاری انجام دهیم که مناسب‌ترین دلایل برای انجام آن وجود دارد. «هکتور زاگال» نیز، بر این باور است که «اخلاق از همان اوان کودکی همراه ماست و آن را می‌آموزیم و اخلاق در سه مقوله آزادی، تفاوت اخلاقی و در جستجوی سعادت، معنا پیدا می‌کند». (هکتور، ۱۳۹۶: ۱۹) همان‌طور که از تعاریف دانشمندان غربی برمی‌آید، اخلاق از منظر آنان، علمی و عقلی است. چنین گرایشی به اخلاق، عملاً تقابل اخلاق دینی را در برابر اخلاق دین‌زدایی قرار می‌دهد که مورد بحث دین و سکولاریسم است. تقابل میان اخلاق دینی (Secular Morality) و اخلاق دین‌زدایی (Applied Ethics) را می‌توان از بحث برانگیزترین مباحث اخلاقی دوران مدرن دانست. شالوده اخلاق دینی با اعتقاد به وجود خدا و زندگی پس از مرگ دانسته می‌شود؛ اما اخلاق دوران مدرن با در نظر گرفتن حقوق شهروندی و خدانگاری انسان قابل تعریف است. (محمدرضایی، ۱۳۸۰: ۱۶۷)

رابطه دین و اخلاق: «ایمانوئل کانت» محور دین را اخلاق می‌داند. او اعتقاد دارد که انبیا آمده‌اند تا آن را توجیه کنند و تمام مبادی کتاب مقدس را بر اساس اخلاق تبیین نمایند. برخی از اندیشمندان مانند «فریزر»، دین را نوعی استمالت و دلجویی از انسان می‌دانند. همچنین، «آلنورد» دین را اخلاقیاتی معرفی کرده که توسط احساسات بروز پیدا می‌کند. برخی فلاسفه از دین مفاهیم متضادی ارائه می‌دهند که قدسیت آن را با تردید مواجه می‌سازد. بر این اساس، تصور «کارل مارکس» از دین، نوعی افیون است که جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد و ابزاری طراحی شده از سوی سردمداران برای بهره‌کشی از مردم است. همچنین، «فویر باخ» دین را فرافکنی امیال و آرزوهای بشر معرفی می‌کند. در بین روان‌شناسان، زیگموند فروید عقیده دارد که «خدا پدری است که ما به آسمان افکنده‌ایم؛ چون به پدر نیازمندیم و هنگامی که بزرگ شدیم، نیازمندیمان به آن کمتر می‌شود و آن را تنها نیرویی قوی و بزرگ می‌دانیم».

(اسمارت، ۱۳۹۳: ۸-۹) در میان اسلام‌پژوهان، تعریف متفاوت و مطلوبی از دین ارائه شده است. در این ساختار فکری، دین مجموعه‌ای از عقاید، اخلاقیات، قوانین و مقررات اجرایی دانسته شده که هدف آن، راهنمایی انسان برای سعادت‌مندی است. علامه طباطبایی هدف دین را سعادت دنیوی و اخروی انسان می‌داند و معتقد است که «دین، عقاید و یک سلسله دستورهای عملی و اخلاقی است که پیامبران از طرف خداوند برای راهنمایی و هدایت بشر آورده‌اند». (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۴۱) مراد از دین، مجموعه معارف نظری و عملی قدسی است؛ یعنی مجموعه گزاره‌های ناظر به واقع و عمل که حول محور قدسی شکل گرفته‌اند. در حقیقت، دین مجموعه معارف دست اول است که معمولاً در متونی مقدس گرد آمده‌اند. (جعفری و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۹-۳۰) بنابر آنچه که ذکر شد، دین مجموعه آموزه‌هایی است که از منبع وحی الهی صادر می‌شود و هدف از تبیین آن، هدایت انسان‌ها است. قواعد دینی بر پیامبران نازل شده و به صورت گزاره‌های توصیفی و ارزشی در منابع دینی ثبت گردیده است. (دورکیم، ۱۳۸۳: ۲۰۷)

۲. بحث اصلی

داستایفسکی یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های ادبی معاصر به شمار می‌آید. او با قدرت تأثیرگذار قلم خود، تحولات محتوایی شگرفی در عرصهٔ ادبیات ایجاد کرده که پیوند دین و ادبیات، از آن جمله است. او سعی می‌کند نگاهی نو به مقولهٔ فراگیر دین و به تبع آن، اخلاق داشته باشد و آثار خود را به صورت مستقیم و غیرصریح به این موضوع اختصاص دهد. آنچه بر جذابیت آرای داستایفسکی می‌افزاید، دیگرنگری و بازاندیشی او به موضوعات دینی است. وی نگاهی انحصاری و جدید را ورای آنچه جریان غالب دینی ارائه می‌کند، در کتاب‌های خود شرح می‌دهد که طبیعتاً از سوی نهادهای مدعی دین با مخالفت‌هایی روبه‌رو می‌شود. دربارهٔ شکاف اعتقادی داستایفسکی با اهل کلیسا آمده است؛ که «او بسیار به ندرت به کلیسا می‌رفت و از کشیش‌ها هم بدش می‌آمد». (کار، ۱۳۸۷: ۲۹۱-۲۹۰) در این بخش، رویکردهای چالش‌برانگیز و انتقادی داستایفسکی دربارهٔ دین و اخلاق، ذیل دو عنوان اصلی یعنی «پیوند دین و ایمان» و «کیفیت و شاخصه‌های اخلاق»، بازخوانی و بررسی می‌شود.

۲-۱. دین و ایمان از دیدگاه داستایفسکی

۲-۱-۱. فرادراکی بودن خداوند

اگر گفته شود که خدا مهم‌ترین مسأله و اعتقاد داستایفسکی و سرمنشأ تغییر و تحولات بزرگ در زندگی او بوده است، سخن مبالغه‌آمیزی نیست. این موضوع از دو جنبه قابل استناد و تحلیل است: اول: زندگی او با آموزه‌های دینی به لحاظ خانوادگی شروع می‌شود. «او در فرهنگ پدرسالاری شرقی، تحت تأثیر تعالیم پدربزرگ، مجبور به خواندن کتب مقدس ارتدوکسی بود». (گروسمان، ۱۳۷۰: ۱۴) دوم: در دوران زندان و کار اجباری، مهم‌ترین کتابی که او همراه داشت، کتاب مقدس بوده است. «دومین اتفاق مهمی که باعث شد زندگی داستایفسکی با کتاب مقدس و آموزه‌های آن پیوند یابد، زمانی بود که او محکوم به زندان شد و یکی از زنان اشرافی کتاب

مقدس را به وی هدیه داد. این کتاب مقدس، تنها کتابی بود که داستایفسکی در دوران محکومیت با خود همراه داشت و مطالعه می‌کرد». (همان: ۲۷) این موضوع را سایر محققان آثار داستایفسکی نیز پذیرفته‌اند. برای مثال، تراویا عقیده دارد نخستین کتابی که در چهار سالگی به داستایفسکی داده شد، داستان‌های تورات و انجیل بود (تراویا، ۱۳۸۸: ۲۷) و اندرسون بیان می‌کند نسخه‌ای از عهد جدید، تنها کتابی بود که داستایفسکی در دوران چهار ساله زندان در اختیار داشت. (اندرسون، ۱۳۸۷: ۵۶) همچنین، همسرش، آنا گفته که او هر شب این ذکر را می‌خواند: مادر خداوند، مرا زیر بالهایت نگهدار و حفظ کن. (طاهری، ۱۳۹۱: ۱۱۳) ایوانف، دین داستایفسکی را ایمان می‌داند و در ادامه، ایمان را واقع‌گرایی معرفی می‌کند. به عبارت دیگر، واقع‌گرایی داستایفسکی برآمده از ایمانش بود. «او ایمانش را هنگامی کسب کرد که نفس خود را به معنی خویشتن خود از دست داد. خویشتن‌سپاری‌اش به من «دیگر»، تجربه‌اش از «من» دیگر به مثابه دنیایی اصیل، نامتناهی و کاملاً مستقل، اصل موضوعه خداوند را در حکم یک واقعیت در خود دارد، واقعیتی واقعی‌تر از تمام هستی‌های وجودی که داستایفسکی با تمامی اختیار، اراده و اعتقادش، تک‌تک آن‌ها را «تو» خواند و همین خویشتن‌سپاری به من دیگر به عنوان کنشی از عشقی است که می‌خواهد تمام انسان‌ها را به وحدت هدایت کند تا یک [واحد] شوند». (ایوانف، ۱۳۷۲: ۲۸-۲۹) از چشم‌انداز دیگری می‌توان به مسأله دین مورد نظر داستایفسکی و شرایطی که او می‌زیست، توجه کرد. این چشم‌انداز، مدرنیته نام دارد. از دید رابرت برد، زمانی که داستایفسکی سرگرم پیوند زدن اندیشه خود با کالبدی تازه؛ یعنی آموزه‌های کیش ارتدوکسی با مدرنیته بود، کیش ارتدوکسی صورتی ثابت و وضعی پایدار نداشت و همانند بسیاری از سویه‌های فرهنگ روسی به نظر می‌رسید.

این تلاش داستایفسکی بود که باعث شد پیوند هنرمندانه‌ای بین حوزه سستی و قلمرو اعتقادی با زیبایی‌شناسی و در نهایت، امر به کشف و ارزش‌گذاری درباره شمایل و سایر نشانه‌های مذهبی ایجاد شود. (برد، ۱۳۹۲: ۲۸۱) این هنرنمایی را

می‌توان در کتاب «برادران کارامازوف» شاهد بود. داستایفسکی در این اثر بیان می‌دارد که سرمنشاء پذیرش ایمان و دین، وجود خداوند است. «آلیوشا تنها برادری است که زندگی را بیشتر از معنای زندگی دوست می‌دارد و از این‌رو، با آرمان مسیحی یکسان گردیده است... آلیوشا راز تجدید حیات را در سینه دارد که به او نیرو می‌دهد با اهریمن پیکار جوید، بی‌آن‌که روحش را از دست بدهد». (سیمونز، ۱۳۷۵: ۶۰-۵۹) وجود خدا از مباحث اعتقادی مهم داستایفسکی در آئینهٔ آثارش محسوب می‌شود. او دو شخصیت ایوان و آلیوشا را برای اثبات خدا و گفتگوی چستی آن خلق کرده و پرورش داده است؛ بنابراین، محصول دیالوگ آن‌ها باورهای داستایفسکی را به نمایش می‌گذارد. نویسنده از زبان ایوان، خداوند را پدیده‌ای ورای باور و درک انسان‌ها می‌خواند و درک و پذیرش قلبی او را در برابر پذیرش و اعتقاد عقلی طرح می‌کند. در جهان‌بینی دینی داستایفسکی، خداوند برتر از داشته‌های انسانی است و اندیشیدن به آن، امری بیهوده و باطل می‌نماید. این توصیف، خداوند را پدیده‌ای مجرد و فراتر از حواس انسانی نشان می‌دهد: «آلیوشای عزیزم به تو نصیحت می‌کنم دربارهٔ آن هرگز اندیشه نکنی، به خصوص دربارهٔ خدا و بودن و نبودنش. برای ذهنی که با اندیشه‌ای آفریده شده که سه بُعد بیشتر ندارد، چنان سؤالاتی کاملاً بی‌مورد است و این است که خدا را می‌پذیریم و از این امر خوشحالم. وانگهی حکمت او را مقصود او را- که کاملاً ورای اندیشهٔ ماست، می‌پذیرم». (داستایفسکی، ۱۳۹۵: ۳۳۰)

۲-۱-۲. باور به روز قیامت

یکی دیگر از مسائل مهم ایمانی و دینی در آثار داستایفسکی، باور به روز رستاخیز است. موضوعی که در نامهٔ وی مورد اشاره قرار گرفته است. داستایفسکی طی نامه‌ای، پایهٔ دینی و ایمانی خود را نمایان می‌سازد. در این نامه آمده است؛ که «ما یعنی من و سالاوویوف به رستاخیز راستین، بی‌شائبه و جسمانی اعتقاد داریم که به روی زمین خاکی به‌وقوع می‌پیوندد». (برد، ۱۳۹۲: ۲۶۷) او از رستاخیزی سخن می‌گوید که آمدن آن را

قطعی توصیف می‌کند و البته، کیفیتی جسمانی دارد. شاید این سؤال در ارتباط با اخلاق نیز مطرح شود که معیار اخلاقی این دو نفر (سالایوف و داستایفسکی) چه بوده است؟ سالایوف بر داستایفسکی نیز تأثیرگذار است. وی اظهار می‌کند: «عیار اخلاقی جامعه ... با اصول دینی و عرفانی مورد قبول آدمی معین می‌شود ... شاکلهٔ جامعهٔ بهنجار باید بر بستر وحدت معنوی یا کلیسا قرار گیرد که فی‌الذمه غایات مسلم و بی‌چون و چرای جامعه را تعریف می‌کند. برد معتقد است که داستایفسکی این باورها را در داستان «برادران کارامازوف» انتقال داده است. (همان: ۲۶۶) بر این اساس، اخلاقیات با دین و عرفان گره می‌خورد و معنا می‌یابد. افزون بر این، ساختار یک جامعه زمانی به درستی شکل می‌گیرد که نقش نهاد دین برجسته شود و باید‌ها و نبایدهایی که شهروندان ملزم به رعایت آن هستند، با عنایت به چهارچوب‌های دینی (خاصه باورهای کلیسا) تعیین شود. این توصیف به خوبی نشان می‌دهد، آنچه تحت عنوان اخلاقیات در جهان‌بینی داستایفسکی تعریف می‌شود، ماهیتی دینی دارد.

۲-۱-۳. پیر دیر (مسیح)

از شاخصه‌های دیگر دین در نگاه داستایفسکی، پیر دیر است. پیر، نیروی کاریزماتیک دارد. نیروی کاریزماتیک و ایمانی داستایفسکی در قالب شخصی واقعی نمایان می‌شود. تراویا به دقت این موضوع را مورد بررسی قرار داده است. او بیان می‌دهد که داستایفسکی به نیروی کاریزمای پیر دیر توجه نشان می‌دهد. این پیر، به جهت برخورداری از نیروی کاریزمایی، توانایی تزریق جان تازه‌ای در عروق کلیسای ارتدوکسی دارد. کلیسایی که مدت‌هاست از آرمان‌های اصلی خود فاصله گرفته و نوعی فلجی، گریبانش را گرفته است. (تراویا، ۱۳۸۸: ۴۸۱) داستایفسکی چنین رویکردی را در «برادران کارامازوف» بروز می‌دهد و به تشریح آن می‌پردازد. به نظر تراویا، علاقهٔ داستایفسکی به پیر، بازتابی از کشش همیشگی وی به نماد ایمان و حقیقت یعنی نادژدا فون ویزینا است. نویسنده در نامه‌ای که خطاب به ویزینا

می‌نویسد؛ بیان می‌دارد: «اگر کسی به من ثابت کند مسیح جز حقیقت است و اگر در واقع، حقیقت جز مسیح باشد، بی‌لحظه‌ای درنگ ماندن با مسیح را ترجیح می‌دهم، تا حقیقت را». (داستایفسکی، ۱۳۹۵: ۳۲) چنین اظهار نظرهایی از سوی داستایفسکی بیانگر گرایش افراطی او در باب «پیر» است، کسی که بر ارادهٔ مردم احاطه دارد و از این روی، بر مسند مسیح می‌نشیند. (تراویا، ۱۳۸۸: ۴۹۳-۴۹۱) البته، داستایفسکی به تاریخ پیدایش و کارکرد پیر دیر آشنا است و به نحو مطلوبی آن را در داستان «برادران کارامازوف» انعکاس می‌دهد. او می‌گوید: «پیر دیر در صومعه‌های ما قدمتی بیش از صد سال ندارد ... در اواخر قرن گذشته به دست یکی از زهاد بزرگ به همین نام مشهور بود - پایی و لیچسفسکی و مریدانش در میان ما احیاء شده ... گاهی آن را به صورت بدعت در روسیه تا اندازه‌ای محکوم کرده‌اند. این نهاد به خصوص در صومعهٔ پرآوازهٔ کولسکایا آپتینا نضج گرفت. نمی‌توانم بگویم کی و چگونه به صومعهٔ ما راه یافت. سه تن از پیران دیر در آن جا بودند و زوسیما آخرینشان بود؛ اما او از ضعف و بیماری، رو به مرگ داشت و کسی را نداشتند، جانشینشان کنند». (داستایفسکی، ۱۳۹۵: ۴۷) البته، داستایفسکی به نقش و کارکرد پیر دیر نیز اشاراتی دارد: «پیر دیر کسی بود که جان و ارادهٔ مرید را به جان و دل خود پیوند می‌زد. شخص سالک پس از انتخاب، از ارادهٔ خودش چشم می‌پوشید و [آن را] تسلیم او می‌کرد، در تسلیم کامل و فنای کامل». (همان: ۴۷) در جای دیگر، داستایفسکی از کارکرد پیر دیر با عنوان تیغی دودم یاد می‌کند و می‌گوید: «شاید درست باشد که برای این وسیله که برای احیای اخلاقی آدمی از بردگی به آزادگی و تکامل اخلاقی از پس هزاران سال آزمون برآمده، تیغی دودم باشد و عده‌ای را نه به فروتنی و خویشن‌داری کامل، بلکه به نخوت شیطانی، یعنی به اسارت و نه به آزادی رهنمون شود». (همان: ۴۹) در این توصیفات، شاهد بازنمایی نگاهی واقع‌گرا و نسبی از سوی این نویسنده هستیم. بدون تردید داستایفسکی با اثر کانت در نقد فلسفهٔ محض آشنا بود. این آشنایی موجب شد تا او در بحث تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی همسو با

اندیشمندان عصر روشنگری، به ویژه کانت، به ادبیات دینی، سیاسی و حتی جهت گیری دینی وارد شود و اندیشه‌اش با مفاهیمی چون واقع‌گرایی و نسبی‌گرایی آمیختگی پیدا کند. ضمن آن‌که ادبیات دوران داستایفسکی، دوران نوینی از واقع‌گرایی یعنی رئالیسم را در معنای برتر خود تجربه می‌کرد. (سروقدی، ۱۳۸۵: ۲۷) مطالعات داستایفسکی در کتاب مقدس و آشنایی‌اش با گروه‌های روشنفکری و دوران حضورش در زندان‌های حکومت کمونیستی شوروی موجب شد تا شناختی نسبی‌گرایانه و مبتنی بر واقعیت از دین به دست آورد. این معرفت که محصول پژوهش داستایفسکی در کتاب مقدس ارتدوکسی و آشنایی با آثار روشنفکران غربی بود، زمینه تأثیرپذیری او از دین، گرایش‌های دینی و ترکیب آن با واقعیات زندگی را در آثارش فراهم نمود.

داستایفسکی اگرچه پیر را در رشد و شکوفایی معنوی هر فردی مؤثر می‌داند؛ اما در نهایت به این اصل باور دارد که در صورت عدم آشنایی کامل پیر با ظرفیت‌های خود، می‌تواند عاملی برای گمراهی مرید باشد. او خویشکاری‌هایی را برای مرید و مراد تبیین می‌کند که کاملاً شبیه به آرای عارفان مسلمان است. وقتی نظرات داستایفسکی را در این زمینه می‌خوانیم، گویی یک عارف شرقی دربارهٔ پیر و مرشد سخن می‌گوید. مهم‌ترین وظیفهٔ مرید در برابر مراد این است که مطیع و فرمانبردار او باشد و با فراموش کردن خود، تنها به فرمان‌های تعالی‌بخش پیر بماند. در برابر، به پیران برجسته و شایسته توصیه می‌کند که صفات حسنه را در خود تقویت کنند تا همچنان راهبر و مراد معنوی مریدان باقی بمانند. بنابراین حضور در کنار پیری که خودساخته است، کمال‌آفرین و تلمذ نزد پیری که در گمراهی به سر می‌برد، غفلت‌آفرین و ضلالت‌آور است. این رویکرد با یکی از شاکله‌های اصلی آرای داستایفسکی یعنی نسبی‌گرا بودن، همخوانی و ارتباط مستقیم دارد.

در داستان «برادران کارامازوف»، زوسیمای پیر - که نمونهٔ بارز پیر دیر و مورد علاقهٔ داستایفسکی است - فردی «شصت و پنج ساله و از خانوادهٔ زمین‌داران بود و

در اوان جوانی به ارتش رفته و در مقام افسر در قفقازیه خدمت می‌کرد ... مردمانی زیاد در [طول] سال‌ها آمده بودند تا گناهانشان را به پدر زوسیمای پیر اقرار کنند». (همان: ۴۹) این توصیف بیانگر اجتماعی بودن پیر دیر است. او باید در میان مردم و همگام با آن‌ها زندگی کند و تجربه‌های مشترکی با مردمی داشته باشد که قرار است هدایتشان را به عهده بگیرد. اگر پیر دیر خود را از مردم دور کند و به خلوت‌گزینی صرف و مطلق روی آورد، بی‌تردید در ارتباط‌گیری با مخاطبان خود دچار مشکل می‌شود و امکان رسیدن به درکی مطلوب و اثرگذار از وضعیت دیگران، برای او دشوار می‌شود. داستایفسکی برخلاف عرف و جریان غالب مسیحی که عزلت‌گزینی و رهبانیت را می‌پسندند و به انجام آن توصیه می‌کنند، سعی دارد در آثار خود، بر اجتماعی بودن شخصیت‌های مذهبی تأکید کند. در بخش دیگری از کتاب، دربارهٔ شخصیت زوسیمای می‌گوید: «رهبانان می‌گفتند که گناهکارتران را مستحق کرامت می‌داند و معصیت‌کار هر اندازه معصیتش بیشتر باشد، مورد محبت او قرار می‌گیرد». (همان: ۵۰) این توصیف از نحوهٔ رفتار پیر با افراد مقابل، نشان می‌دهد که اهل دین باید از دید تسامح و رواداری با مخاطبان خود مواجه شوند و آن‌ها را به سوی دین‌باوری سوق دهند. بنابراین داستایفسکی، با تکیه بر عنصر محبت و دلجویی، قصد دارد تقابل میان پیر و گناهکاران را به ارتباط دوستانه میان این دو تغییر دهد و سیمایی خوشایند از دین و نمایندگان آن ترسیم کند. او باور دارد که آدمی برای پرداختن به مسائل اخلاقی و دینی، نیازمند وجود یک راهنما و هادی است تا بتواند راه را از بی‌راهه تشخیص دهد. همچنین، عدم تعصب در دین‌داری در نوشته‌های داستایفسکی، به خوبی دیده می‌شود.

۲-۲. اخلاق از دیدگاه داستایفسکی

۲-۲-۱. نقد دنیاگرایی اهل کلیسا

در باب اخلاق، داستایفسکی بر این باور است که «آدمی بدون اعراض از سه چیز قادر نیست از تاجورانه به خلدبرین خداوند درآید: باید از دل مشغولی‌های این عالم کون

و فساد، از آدمیان و حتی خانواده‌اش نظر بگیرد، باید از خودپسندی‌ها رها گردد و آخر این که کبر را که از پس تسلیم عیان می‌شود، وازند». (تراویا، ۱۳۸۸: ۲۷۱) رفتار دیگری که داستایفسکی از نظر اخلاقی به چالش می‌کشد، اخلاق رواج یافته‌ی نان طلبیدن از کلیسا است که در داستان «برادران کارامازوف» به خوبی تبیین کرده است. در این اثر، با فرض بر این که داستان از سبک رئال تبعیت می‌کند، بازیگران درام، نمایندگان گرایش‌های متضاد درونی انسان هستند. «شناخت ژرف داستایفسکی از شریعت عیسی^(ع) او را به پیچیدن قبایی روسی بر تن کتاب مقدس و نشانیدن ردایی از نگرش مسیحی بر شانه‌ی روایتش از جامعه‌ی روس، توانا ساخته [است]. «برادران کارامازوف» نان طلبیدن کلیسا از دیانت را به چالش می‌کشد و همزمان، ناتوانی ملحدین را در دستیابی به یوتوپیایی خالی از خدا آشکار می‌سازد». (طاهری، ۱۳۹۱: ۱۱۵) نگاه انتقادی نویسنده، مخاطب را به این نتیجه می‌رساند که نباید برای رسیدن به منافع شخصی از دین حمایت کرد و نسبت به آن، گرایش و علاقه نشان داد. آنچه باعث پیوند خوردن آدمی با دین می‌شود، ماهیت کمال-افزا و تعالی‌بخش آن است، نه تأمین منافع مادی که به واسطه‌ی دین‌مداری، بهره و نصیب آدمی می‌شود. بنابراین داستایفسکی در این اثر، کسانی را که چنین نگاه مبتذل و ناروایی نسبت به دین دارند، ملحد و کافر می‌خواند و ضمن تاختن به سلوک فکری این گروه، تحقق آرمان‌شهر انسانی از سوی آنان را ناشدنی می‌خواند.

۲-۲-۲. اهمیت پنهانی بودن رفتارهای اخلاقی و توجه به خلوص نیت

رفتار اخلاقی از نظر داستایفسکی باید مبتنی بر ایمان باشد. به عبارت دیگر، نمی‌توان تمایزی میان اخلاق و ایمان متصور بود. اخلاق با ایمان معنا پیدا می‌کند و ایمان نیز، به واسطه‌ی بهره‌برداری از ظرفیت‌های اخلاق، کامل‌تر و اثرگذارتر می‌شود. از دید نگاه انتقادی داستایفسکی، مسیحیت در دنیای امروز، چنین نگرشی ندارد و چنین نقصی، اعتراض او را به عنوان نویسنده‌ای متعهد برمی‌انگیزاند. داستایفسکی «از اعتقادات تحریف شده‌ی مذهبی که اعتقاد و اطاعت محض را می‌طلبید، خسته و وازده شده بود»

(عین بهشتی، ۱۳۷۰: ۲۴-۲۳) و در فکر ارائهٔ سنجه‌های دینی- اخلاقی جدیدی همچون محبت بود. از دید داستایفسکی، رفتار اخلاقی باید پنهانی باشد. زمانی که این امر، یعنی اخلاق، به عنوان یک وظیفه به شمار آمد، از حالت اخلاقی خارج می‌شود. او در این راستا می‌گوید:

«باید یک چیز را به تو بگویم که هرگز به آن پی نبرده‌ام که آدمی چگونه می‌تواند همسایگانش را دوست بدارد. به نظر من، همین همسایگان هستند که آدم می‌تواند دوستشان بدارد. اگر این‌که می‌شود دورادور دوستشان داشت، یکبار در جایی شرح حال مرد خدایی به نام «یوحنا یوحنا» را می‌خواندم که وقتی گدایی گرسنه و لرزان به نزدش می‌آید و تقاضا می‌کند تا گرمش کند، او را به رختخوابش می‌برد و توی بغلش می‌گیرد و بنا می‌کند به نفس دادن به دهانش، دهان کسی که از مرضی صعب، بدبو و انزجارآور شده بوده است. نظر من این است که این کار را از روی تزویر کرده است. به خاطر محبتی که وظیفه به او تحمیل کرده، به عنوان ریاضتی که بر ذمهٔ او بوده است؛ زیرا دوست دارنده باید پنهان باشد، آشکار که بشود محبت از بین می‌رود». (داستایفسکی، ۱۳۹۵: ۳۳۲) بنابراین، کسی که به دیگری محبت می‌کند و عشق می‌ورزد، باید به خلوص نیت خود توجه نماید. نویسنده اصل اخلاق را دارای اهمیت می‌داند و باور دارد که آدمی برای رسیدن به کمال، آنچه را که اخلاقی باشد، انجام می‌دهد، نه آن‌که کنشی را بنا بر احساس وظیفه بروز دهد. داستایفسکی معتقد است که پیر دیر بر همین مصداق نظر دارد. در داستان «برادران کارامازوف»، آلیوشا که پیر دیر را مراد خود دانسته و به مریدی او مفتخر است، در تأیید سخن ایوان می‌گوید: «پدر زوسیما بیش از یکبار در این مورد سخن گفته، او هم می‌گفت غالب اوقات چهرهٔ آدمی، بسیاری را که سالک راه عشق نیستند، از دوست داشتن بازمی‌دارد. با این همه، بین آدم‌ها عشق به وفور هست، آن‌هم عشق مسیحایی». (همان: ۳۳۳-۳۳۲)

۲-۲-۳. پیوند اخلاق و محبت

در منظومه فکری نویسنده، محبت ورزیدن به آدم‌ها به قدری اهمیت دارد که اگر سالک راه کمال به آن توجه نکند، از ادامه مسیر بازمی‌ماند. به سخن دیگر، میان فرآیند رشد معنوی و محبت‌ورزی مطلق، رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. محبتی که برآمده از ماهیت انسانی افراد باشد، نه آن‌که انگیزه‌های این جهانی موجب برانگیخته‌شدن و تجلی آن در روابط انسانی شده باشد. اگرچه داستایفسکی به کلیسای ارتدوکس باور دارد؛ اما صرفاً اخلاق و دین را در این قالب سستی و کلیشه‌ای تعریف نمی‌کند. دلیل این مدعا، شخصیت‌های اصلی داستان «برادران کارامازوف» هستند که جدای از کلیسا، افکار دینی و اخلاقی خود را تشریح می‌کنند. آلیوشا و پدر زوسیما دو نماد اخلاقی در اثر مذکور هستند که به انسانیت توجه دارند و دو مؤلفه گناه‌ستیزی و عشق‌ورزی را در زندگی خود تقویت می‌کنند. این دو شخصیت، هیچ وابستگی حقیقی یا حقوقی به نهاد اصلی قدرت، یعنی کلیسا ندارند و با تکیه بر مفهوم کلیدی «انسانیت» آرای دینی و اخلاقی خود را بازنمایی می‌کنند.

داستایفسکی در معرفی این دو شخصیت می‌نویسد: «آلیوشا متشرع نبود و دست‌کم به نظر من عارف هم نبود. بهتر هم هست از همین اول نظرم را بی‌کم‌وکاست ابراز کنم. او از اولین دوستان انسانیت بود و اگر هم زندگی رهبانی را اختیار کرد، برای این بود که ... می‌کوشید جانش را از ظلمت معصیت برهاند و به نور عشق واصل کند». (همان: ۳۵)

۲-۲-۴. رنج ایمانی و بی‌ایمانی

داستایفسکی میان تحمل رنج ایمانی و اخلاق رابطه برقرار می‌کند و بیان می‌دارد که برای رسیدن به ایمان واقعی، باید به سختی‌های بسیاری تن داد. به عبارت دیگر، دشواری‌هایی که یک فرد در طول مدت‌ها با آن مواجه می‌شود، گوهر ایمان را در دل و جان او پدیدار می‌سازد. (محبتی و علی‌زمانی، ۱۳۹۱: ۱۹۰) در نگاه داستایفسکی، آرامش پس از سختی‌ها هدیه‌ای الهی است و آدمی در این لحظات، نظام ایمانی خود

را بررسی، هویدا و مدون می‌کند. نویسنده در ابتدا خود را بی‌ایمان می‌خواند؛ زیرا باور به مقوله‌ای که شهود در کشف آن تأثیری نداشته باشد، مطلوب نیست و باید برای رسیدن به ایمان، هر فرد تجربه‌ای را از سر بگذرانند. از دید او، زیباترین و مفهومی‌ترین پدیده‌ای که آدمی می‌تواند از آن یاد کند، ایمان است و باور به مسیح^(ع) به عنوان نماد ایمان، می‌تواند عاقلانه‌ترین کنش دینی و اعتقادی یک انسان باشد. او می‌گوید: «من فرزند زمانه و عصر خود هستم، فرزند عدم ایمان و می‌دانم که چه رنج‌هایی را باید متحمل شوم تا ایمان واقعی را به دست آورم. خداوند گاهی لحظاتی را در اختیار من می‌گذارد که آرامش کاملی به من دست می‌دهد و آن موقع برای خود، نظام ایمانی مؤثر تألیف می‌کنم ... این تصور را دارم که هیچ چیز زیباتر و عمیق‌تر از ایمان نیست و هیچ چیز معقول‌تر و انسانی‌تر و کامل‌تر از مسیح نیست». (مجتهدی، ۱۳۸۷: ۳۰-۳۱) در نگاه داستایفسکی، بی‌ایمانی آسیب‌های متعددی را به آدمی وارد می‌کند و زندگی‌اش را با اختلالات روحی عدیدهای مواجه می‌سازد. برای مثال، شخصیت دیمتری در داستان «برادران کارامازوف» که فردی خداناباور است، به دروغ به قتل پدرش اعتراف می‌کند:

«گرفتاری او صرفاً در نبود ایمان به جاودانگی است ... کسانی که آدم را از این ایمان به جاودانگی خویش محروم کرده‌اند، می‌خواهند به‌جای آن، حب انسان را عنوان کنند. این کسان به‌جای حب انسانی، بذر نفرت از نوع بشر را در قلبی که ایمانشان را از دست داده‌اند، می‌پاشند ... تنها به واسطهٔ ایمان به جاودانگی است که آدمی معنا و مفهوم کامل مقصد معقول خود را بر این جهان درمی‌یابد. به هر حال، بدون ایمان به این جاودانگی، رشته‌های پیوند آدمی با خاک می‌گسلد، سست می‌شود و می‌پوسد». (داستایفسکی، ۱۳۹۵: ۷۹۴-۷۹۲)

بنابراین، داستایفسکی آدمی را بدون بهره‌مندی از موهبت ایمان، فاقد فایده و شأن می‌داند و این پدیده را سنج‌های معتبر برای رسیدن آدمی به نیک‌انجامی و ارزشمند شدن می‌شمارد.

۲-۲-۵. اخلاق مبتنی بر امید

یکی از شاخص‌های ایمانی در باور داستایفسکی، امید است که پیوندی ژرف با اخلاق دارد. مرزهای امید از دید نویسنده در نامه‌ای که به برادرش، میخائیل در شب نجاتش از مرگ (لغو حکم اعدام) می‌نویسد، کاملاً مشخص است. او زندگی را جریان سیال و جاری می‌داند و ماهیتی درونی برای آن قائل می‌شود. به این معنا که حیات انسان، صرفاً از درون او شکل می‌گیرد و به دنیای خارج از جسم و جان تسری پیدا می‌کند؛ بنابراین افراد بی‌انگیزه و ناامید، به راستی دل‌مرده‌اند. داستایفسکی باور دارد کسانی که برای نجات خود از سختی‌ها تلاش نمی‌کنند و در برابر بحران‌های پیش‌آمده، قافیه می‌بازند، به معنای واقعی بدبخت هستند. او اصلی‌ترین هدف زندگی را تلاش برای بهبود وضعیتی می‌داند که آدمی از آن احساس رضایت ندارد. نویسنده، سوگند یاد می‌کند که هرگز امید را از خود دور نکند؛ زیرا در صورت وقوع چنین اوضاعی، او با فردی مرده تفاوتی نخواهد داشت: «برادر! من احساس دل‌مردگی نمی‌کنم و نومید نیستم. زندگی در همه‌جا هست. زندگی در درون ماست و نه بیرون ما ... دیگران هم با من خواهند بود و مهم این است که در هر بدبختی نومید نشویم و به زانو در نیاییم ... همین است هدف زندگی ما، همین است مقصود زندگی. این را حالا می‌فهمم. این فکر در رگ و پی من نفوذ کرده است ... زندگی موهبت است، زندگی خوشبختی است. هر لحظه آن می‌تواند یک عالم بی‌پایان [از] خوشبختی باشد. برادر! سوگند می‌خورم که امید از کف نخواهم داد و دل و جانم را پاک و ناب نگه خواهم داشت». (اندرسون، ۱۳۸۷: ۳۳-۳۴)

با این توصیف، امید در باور داستایفسکی، مؤلفه‌ای اخلاقی و دارای ماهیتی متافیزیکی است. او با این باور توانست چهار سال حبس را در زندان اومسک در غرب سیبری سپری کند و در آن‌جا با رانده‌شدگان، جنایتکاران و قدیسان (هیولای رذیلت و فضیلت)، هم‌بند باشد.

۳. نتیجه گیری

اندیشه و دیدگاه فئودور داستایفسکی درباره دین و اخلاق، مورد توجه بسیاری از محققان و اندیشمندان قرار گرفته است. به این اعتبار، زندگی او را به طور موشکافانه‌ای نقد و بررسی کرده‌اند. در این مقاله که به بررسی مبانی دینی داستایفسکی در کتاب «برادران کارامازوف» پرداخته، نتایج ذیل به دست آمده است: نویسنده با آموزه‌های ارتدوکسی آشنا بوده و به عنوان شخصیتی متدین و باایمان شناخته می‌شده است. او به عنوان یکی از اندیشمندان عصر جدید، به واقع‌گرایی گرایش دارد که نمودهای آن را می‌توان در داستان «برادران کارامازوف» ملاحظه کرد. او در این اثر، اخلاق را به عنوان محور اصلی دین معرفی می‌کند و شاخصه‌هایی همچون: خدامحوری، باور به رستاخیز جسمانی، نقش کاربردی دین در جامعه، عرفان و پیر دیر، و امید و انگیزه را در تعریف دین ذکر می‌کند. خوانش او از دین و پیوند آن با اخلاق، در بسیاری از موارد با قرائت کلیسا متفاوت بوده است. داستایفسکی در داستان «برادران کارامازوف» سعی می‌کند با دخالت دادن عناصر عرفانی (تاحدودی عرفان شرقی) به ویژه پیر دیر، ابعاد معرفت‌شناختی پدیده دین را در رشد و تعالی بخشیدن به افراد تبیین کند و افزون بر این، نشان دهد که وجود پیر در مناسبات دوسویه، موجب انسجام اجتماعی می‌شود. از این رو، پیر دیر به عنوان الگویی فردی و اجتماعی قابل احترام است. او مسیح را بهترین الگو و شاخص برای نقش پیر دیر می‌داند که از ویژگی کاریزماتیک برخوردار بود. داستایفسکی، وجود خداوند را ذات و ماهیت ایمان و دین می‌داند و بر این اساس، دو شخصیت اصلی داستان «برادران کارامازوف» جهت اثبات وجود خداوند و بازنمایی ذات آن خلق می‌شوند. در ساختار اعتقادی نویسنده، خداوند ورای حواس انسانی تعریف می‌شود و پدیده‌ای مجرد است. در تمام باورهای دینی داستایفسکی، نسبی‌گرایی و تجربه‌گرایی نمود دارد. او سعی می‌کند پدیده‌های دینی را بر اساس آنچه در واقعیت می‌توان تصور و ترسیم کرد، توضیح دهد. تعریفی که او از نقش پیر دیر در رشد و تعالی بخشی به

میریدان دارد، از آن جمله است. پیر در نگاه او، افزون بر فوایدی که در شکوفایی شخصیت افراد دارد، می‌تواند نقشی منفی و مهلک داشته باشد و موجب واپس‌گرایی افراد شود. داستایفسکی باور دارد که اخلاق یا صفت اخلاقی معطوف به منش و رفتار است و تاب‌آوری رنج را یکی از راه‌های رسیدن به ایمان و در نهایت، سعادت برمی‌شمرد. تعریفی که او از دین دارد، در حوزه مسائل متافیزیکی قرار می‌گیرد. دین داستایفسکی، ایمان بود. ایمان وی برآمده از واقع‌گرایی بود و به تربیت نفس توجه داشت. در حوزه اخلاق، داستایفسکی مخاطبان خود را به دوری‌گزیدن از دو رذیله دعوت می‌کند: ۱. رهایی از دل‌مشغولی‌های عالم کون و فساد؛ ۲. خودپسندی‌ها و کبر.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- ۱- اسمارت، نینیان، (۱۳۹۳)، *تجربه دینی بشر*، ج ۲، ترجمه محمد محمدرضایی، تهران: سمت.
- ۲- اندرسون، سوزان‌لی، (۱۳۸۷)، *فلسفه داستایفسکی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: انتشارات فرهنگ نو با همکاری آسم.
- ۳- ایوانف، ویلاچسلاو، (۱۳۷۲)، *آزادی و زندگی تراژیک*، ترجمه رضا رضایی، تهران: البرز.
- ۴- برد، رابرت، (۱۳۹۲)، *فتودور داستایفسکی؛ نگاهی به زندگی و آثار*، ترجمه مهراں صفوی و میلاد میناکار، تهران: ققنوس.
- ۵- تراویا، هانری، (۱۳۸۸)، *زندگی و نقد آثار داستایوفسکی*، ترجمه حسین‌علی هروی، تهران: ناهید.
- ۶- جعفری، محمدمتقی و همکاران، (۱۳۹۴)، *فلسفه دین*، چاپ پنجم، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

رابطه دین و اخلاق در داستان «برادران کارامازوف» از فئودور داستایفسکی

۷- داستایفسکی، فئودور، (۱۳۹۵)، برادران کارامازوف، ترجمه صالح حسینی، تهران: ناهید.

۸- دورکیم، امیل، (۱۳۸۳)، صور بنیانی حیات دینی، ترجمه باقر پرهام، تهران: مرکز.

۹- ریچلز، جیمز، (۱۳۹۲)، فلسفه اخلاق، ترجمه آرش اخگری، تهران: نشر حکمت.

۱۰- سیمونز، ارنست، (۱۳۷۵)، سنجش هنر و اندیشه فئودور داستایفسکی، ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.

۱۱- طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۷۳)، آموزش دین، چاپ دوم، تهران: جهان‌آرا.

۱۲- کار، ادوارد هلت، (۱۳۸۷)، داستایفسکی؛ جدال شک و ایمان، ترجمه خشایار دیهیمی، چاپ سوم، تهران: طرح نو.

۱۳- گروسمن، لئونید، (۱۳۷۰)، داستایفسکی؛ زندگی و آثار، ترجمه سیروس سهامی، تهران: نیکا.

۱۴- مجتهدی، کریم، (۱۳۸۷)، داستایفسکی، تهران: هرمس.

۱۵- محمدرضایی، محمد، (۱۳۸۰)، تبیین و نقد فلسفه اخلاق کانت، قم: بوستان کتاب.

۱۶- هکتور، زاگال، (۱۳۹۶)، داوری اخلاقی، ترجمه احمدعلی حیدری، تهران: حکمت.

ب) مقالات

۱۷- جونز، مالکوم، (۱۳۸۲)، «داستایفسکی و دین»، ترجمه ضیاء تاج‌الدین، مجله اندیشه، س ۲، ش ۸ و ۷: ۱۷۳-۱۴۰.

۱۸- سروقدی، محمود، (۱۳۸۵)، «داستایفسکی، اسطوره رنج و کار»، نشریه رودکی، ش ۱۱: ۳۷-۲۲.

- ۱۹- طاهری، صدرالدین، (۱۳۹۱)، «برادران کارامازوف؛ انجیل به روایت فتودور داستایفسکی»، *مجله نقد زبان و ادبیات خارجی*، ش ۸: ۱۲۶-۱۱۱.
- ۲۰- علوی تبار، هدایت و محبتی، مریم، (۱۳۹۱)، «معنای زندگی از دیدگاه داستایفسکی»، *مجله فلسفه دین (نامه حکمت)*، س ۱۰، ش ۱: ۱۵۰-۱۲۵.
- ۲۱- عین بهشتی، الهه، (۱۳۷۰)، «داستایفسکی و انقلاب روسیه»، *نشریه سوره اندیشه*، س ۱، ش ۲۸: ۲۵-۲۴.
- ۲۲- محبتی، مریم و علی زمانی، امیرعباس، (۱۳۹۱)، «رنج، ایمان و معنا از دیدگاه داستایفسکی»، *مجله فلسفه و کلام اسلامی*، س ۱، ش ۴۵: ۱۹۷-۱۷۱.